

مظلومیت و شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

<"xml encoding="UTF-8?">



نقل علامه مجلسی از زبان عمر

علامه مجلسی عهدنامه‌ای از خلیفه دوم برای معاویه در بحارالانوار آورده که ماجرای خود را با زهرا علیهاالسلام در آن حکایت کرده است. (1)

از جمله در آن آمده: «به خانه علی آمدم تا مگر او را به زبانی بیرون کشم. کنیزک فضّه که به او گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید که مسلمانان بر خلافت او اجماع کرده‌اند؛ گفتم: امیرالمؤمنین مشغول است. گفتم: این را فراموش کن و به او بگو بیرون آید و الاً داخل می‌شویم و او را به اکراه بیرون می‌آوریم.

فاطمه بیرون آمد. پشت در ایستاد و گفت: این گمراهان دروغگو؛ چه می‌گویید؟ و چه می‌خواهید؟ گفتم: فاطمه! گفت: عمر! چه می‌خواهی؟! گفتم پسر عمویت را چه شده که تو را برای پاسخ فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟

گفت: ای شقی! طغیان تو مرا بیرون آورد و حجت را بر تو تمام کرد...

گفتم: این اباطیل و افسانه‌های زنانه را از سرت بیرون کن و به علی بگو بیرون بیاید. گفت مورد احترام ما نیستی، عمر! مرا از حزب شیطان می‌ترسانی؟ در حالی که حزب شیطان بس ضعیف است. گفتم: اگر علی نیاید، هیزم می‌آورم و خانه را به روی ساکنانش آتش می‌زنم، و آنان را به آتش می‌کشم یا علی را برای بیعت می‌بریم. تازیانه قنغذ را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو با مردان هیزم فراهم کنید. خودم

خانه را آتش می‌زنم.

فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد خواستم در را باز کنم. نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایش زدم چنانکه دردش گرفت و من صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در بازگردم، اما کینه‌های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم... پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود. چنان فریاد زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت: پدر! یا رسول الله! اینگونه با حبیب و دخترت رفتار می‌شود؟ آه: فُصّه! مرا بگیر که به خدا قسم چنین داخل شکم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است. او به دیوار تکیه داده بود.

در را به داخل راندم و داخل شدم. به گونه‌ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه‌اش سیلی زدم که گوشواره‌اش کنده شد و روی زمین افتاد. علی بیرون آمد. چون احساس کردم که می‌آید، به سرعت بیرون دویدم و به خالد و قنفذ و کسانی که با آن دو بودند، گفتم: از خطر بزرگی نجات پیدا کردم».

در روایت دیگری آمده: «جنایت بزرگی مرتکب شدم و اینک بر خودم ایمن نیستم. این علی است که از خانه بیرون آمده. همه با هم طاقت او را نداریم. علی بیرون آمد. فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را باز کند و از آنچه به او رسیده بود، از خدای بزرگ استغاثه کند. علی، پیراهنش را روی فاطمه انداخت و به او گفت: دختر رسول خدا! خداوند پدرت را برای جهانیان رحمت فرستاده است، پس تو نیز، ای سرور زنان! برای این خلق نگون‌بخت رحمت باش نه عذاب. درد زایمانش سخت شد. وارد خانه شد و جنینی را سقط کرد که علی او را محسن نامید.

جمعیتی زیاد فراهم کردم نه برای مقابله با علی بلکه قلبم به آنان محکم شود. آمدم و او را که در محاصره قرار داشت، از خانه‌اش بیرون آوردم... ابوبکر می‌گفت: وای بر تو عمر! چه کاری بود که با فاطمه کردی؟!» (2)

نقل مفصل از امام صادق

مفصل حدیثی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که از امام حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و رجعت برخی مردگان سخن می‌گوید. از جمله در این روایت آمده: «زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام بر رویشان و تازیانه زدن به دستان صدیقه ی کبری فاطمه علیها‌السلام و شکم او و سقط محسن... و جمع هیزم، انباشت آن کنار در برای آتش زدن خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و زینب، ام‌کلثوم، فُصّه، آتش زدن در، و خروج فاطمه و خطاب او به آنان از پشت در، و سخن او گفت: وای بر تو عمر! این چه جسارتی است که به خدا و رسول می‌کنی؟ می‌خواهی نسل رسول خدا را از دنیا قطع کنی و از بین ببری، و نور خدا را خاموش کنی...»

عمر گفت: خودت انتخاب کن یا بیرون آمدن علی برای بیعت با ابوبکر را و یا آتش زدن همه ی شما؟!».

در این روایت آمده: «قنفذ دستش را وارد خانه کرد تا در را باز کند و عمر با تازیانه چنان به بازوی زهرا علیهاالسلام زد که همچون بازوبند روی بازویش حلقه زد و لگدی به در کوبید که به شکم فاطمه علیهاالسلام خورد در حالی محسن را شش ماهه در شکم داشت، و سقط شدن محسن و هجوم عمر، قنفذ، خالد بن ولید، سیلی زدن به زهرا علیهاالسلام چنانکه گوشواره‌اش شکست، فاطمه علیهاالسلام بلند بلند می‌گریست، می‌گفت: پدر! وا رسول الله! دخترت فاطمه را تکذیب می‌کنند، او را می‌زنند و فرزندش را در شکمش می‌کشند».

... در اثر لگدی که به شکم او زدند و راندن در، درد زایمان گرفت و محسن را سقط کرد.(3)

نقل از زبان حضرت زهرا سلام الله علیها

زهرا علیهاالسلام: «هیزم زیادی بر در خانه ی ما جمع کردند و آتش آوردند که خانه ی ما را آتش بزنند. پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و منصرف شوند.

عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابوبکر گرفت، و به بازویم زد چنانکه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد.

پس لگدی به در زد و آن را به طرف من راند. من که آبستن بودم، به رویم درافتادم. آتش شعله می‌کشید و صورتم را می‌گذاخت.

سپس چنان مرا سیلی زد که گوشواره‌ام از گوشم کنده شد و مرا درد زایمان گرفت و محسن بی‌گناه را کشته سقط کردم». (4)

نقل سلیم بن قیس هلالی

سلیم بن قیس این قضیه را از سلمان و عبدالله بن عباس روایت می‌کند که گفتند:

«پس از بیعت با ابوبکر، بارها به دنبال علی فرستادند اما علی حاضر نشد نزدشان بیاید. عمر غضبناک برجست و خالد بن ولید، و قنفذ را صدا زد و دستور داد که هیزم و آتش بیاورند. سپس راه افتاد تا به در خانه علی رسید. فاطمه علیهاالسلام پشت در نشسته بود. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله سرش را می‌بست و جسمش نحیف و لاغر شده بود.

عمر در زد، سپس ندا داد: پسر ابی‌طالب! در را باز کن. فاطمه علیهاالسلام گفت: عمر! تو را با ما چه کار، ما را به

حال خودمان رها نمی‌کنی؟! گفت: در را باز کن و الا خانه را به رویتان آتش می‌زنیم. فاطمه گفت: عمر! از خداوند عزوجل پروا نداری، در خانه‌ام بر من وارد می‌شوی و بر من هجوم می‌آوری؟! عمر حاضر نشد برگردد. آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت.

پس عمر آن را به داخل راند. فاطمه به سوی او آمد و فریاد کشید: پدر! یا رسول‌الله...». (5)

پی نوشت

- 1 - بحارالانوار، ج 30، صص 293-295; الهدایة الکبری، ص 417.
- 2 - بحارالانوار، ج 39، صص 41-42; معانی‌الخبار، صص 205-207.
- 3 - بحارالانوار، ج 53، صص 14-19.
- 4 - بحارالانوار، (چ قدیم)، ج 2، ص 231; (چ جدید) ج 3، ص 348.
- 5 - بحارالانوار، ج 43، صص 197-198; ج 28، ص 299; کتاب سلیم (اعلمی) ج 2، ص 250